

میثم ۲۸ ساله و عاطفه ۲۴ ساله زوج جوانی هستند که به تازگی ازدواج کرده‌اند . با گذشت ۵ هفته از زندگی مشترک ، اختلاف نظر بین میثم و عاطفه خودش را نشان می‌دهد. این اختلاف منجر بر ملاء شدن نقصان های خانواده‌های هر دو طرف می‌شود. میثم در بهبوه اختلاف با عاطفه، یادگاری مادر بزرگش را می‌شکند. خیر بگوش ننه شیرین ۷۰ ساله می‌رسد. ننه شیرین با گذشت کردن از این کار میثم، اختلاف آنها را فرو می‌نشانند. ننه شیرین به آنها توصیه می‌کند که برای دور ماندن از چشم‌زخم، مقداری پول خُرد تهیه کنند و روزانه مقداری از آن‌را تا آخر ماه بعنوان صدقه کنار بگذارند و آخر ماه به یک نیازمند و فقیر بدهند، تا رفع قضا و بلا از خانه و کاشانشان بشود.

بعد از این ماجراها میثم به بانک و بقالی و سوپری محله، مراجعه می‌کند ولی پول خردی عایدش نمی‌شود. میثم بعد از ناامید شدن از تهیهی پول خرد، به فکر متکدی محلشان می‌افتد، که هفته‌ای ۱ مرتبه به خانه‌های محله می‌آید و تصمیم می‌گیرد به کمک او نیازش را که تهیه پول خُرد است را برطرف بکند. زیرا افراد متکدی غالباً پول خرد صدقه می‌گیرند.

میثم ۲ روز متوالی کشیک می‌کشد ولی خبری از مرد متکدی نمی‌شود و تصمیم می‌گیرد خودش به سراغ پیدا کردن متکدی راهی کوچه‌ها و خیابان‌های محله بشود. میثم بخاطر پرس‌وجو از کاسب‌ها و پیرمردهای بازنشسته محله راجب محل زندگی مرد متکدی، در انظار عمومی و دید مردم محله، به فردی خیرخواه و خَیر شناخته می‌شود. ولی همچنان از مرد متکدی خبری پیدا نمی‌کند. به همین سبب عاطفه به همسرش افتخار می‌کند ولی توامان سرزنش های والدین طرفین زوجین، مبنی بر اینکه زندگی سخت است و مخارج و گرانی بیداد می‌کند و شما ابتداء به فکر زندگی خودتان باشید تا فقیر فقرا، متوجه میثم است.

خبر یافتن مرد متکدی توسط میثم، به گوش مرد متکدی می‌رسد. او خودش را به میثم معرفی می‌کند و میثم برای نگه‌داشتن اعتبار بادآورده اش در کوچه و بازار و محله، تصمیم می‌گیرد از تاجر محله، که چند دهنه دکان و چند منزل ۲ و ۳ طبقه که به اجاره داده، پول قرض کند. زیرا اگر ثروتمند محله اهل بذل و بخشش بود تا کنون مرد متکدی از این وضع و حال درآمده بود. لذا میثم این ایثار گری را در حق مرد متکدی و برای حفظ اعتبارش در محله و پیش خانواده خود و همسرش انجام می‌دهد.

با رفتن نزد تاجر محله، اعتبار بادآوردهی میثم در بین مردم از بین می‌رود. زیرا او خبر از پول نزول دادن فرد تاجر نداشت. و عابروی میثم نزد همسر و خانواده‌هایشان از بین می‌رود.

مرد متکدی از این موضوع مطلع می‌شود و چند سکه قدیمی و گران قیمت از دوران حُکام ظالم قدیم را که چندسال است از خرابه های حومه شهر پیدا کرده، و از ترس متهم‌شدن به دزدی، به کسی نشانشان نداده بوده را، به میثم می‌دهد تا جبران مردانگی و ایثار گردی او از خودش باشد .

میثم با فروش این سکه های گران قیمت قدیمی ، وضع مالی خود و مرد متکدی را سامان می‌دهد و مردم به تصور اینکه پول‌های تاجر نزول خور این چنین زندگی میثم را آباد ساخته، به او تهمت نزول خواری می‌زنند .

میثم و عاطفه در اول زندگی شان که قرار بود پول خُرد تهیه کنند تا از چشم‌زخم و غیره در امان بمانند، اکنون مجبور به ترک محل زندگی‌شان می‌شوند و چشم‌زخم پیش از تهیه پول خُرد، کارش خودش را میکند.